



دنیا

کلیدواژه: دنیا، امام علی علیه‌السلام، ابن عباس.
پرسش: آیا این سخن از امام علی - علیه‌السلام - است؟ " دنیا پیرزن عجوزه‌ای است که لباس عروس بر تن دارد".
پاسخ:

فهرست مندرجات

- ۱ - روایاتی درباره دنیا
- ۱.۱ - ۱.۱ روایتی از حضرت عیسی
- ۱.۲ - ۱.۲ روایتی از ابن عباس
- ۲ - نتیجه بحث
- ۳ - پانویس
- ۴ - منبع

روایاتی درباره دنیا

از حضرت عیسی - علیه‌السلام - و ابن عباس سخنانی نزدیک به این متن وجود دارد که چنین است:

← ۱. روایتی از حضرت عیسی

"عیسی علیه‌السلام: اینی آری دنیا فی صورة عجوز هماء علیها کل زینة قیل لها کم تزوجت قالت لا أحصیهم کثرة قیل أ ماتوا عنک أم طلقوک قالت بل قتلتهم کلهم قیل فتعسا لأزواجک الباقین کیف لا یعتبرون بأزواجک الماضین و کیف لا یکونون منک علی حذر". [۱]

حضرت عیسی - علیه‌السلام - فرمود: من دنیا را به صورت پیرزنی دیدم که دندان‌هایش ریخته و زینت‌هایی به خود آویخته بود. از او سؤال شد؟ چند شوهر اختیار کردی؟ گفت: قابل شمارش نیست. گفتند: شوهرانت مردند یا طلاق دادند؟ گفت: تمام آنها را کشتم. گفتند: وای بر بقیه شوهرانت که از شوهران گذشته عبرت نمی‌گیرند و از تو پروا ندارند.

← ۲. روایتی از ابن عباس

قال ابن عباس (رض): "یوتی یوم القیامة بالدنیا فی صورة عجوز شمطاء زرقاء أنبأها بادیة مشوهة خلقها و تشرف علی الخلائق فیقال تعرفون هذه فیقولون نعوذ بالله من معرفة هذه فیقول هذه الدنیا الی تاجزتم علیها و بها تقاطعتم الأرحام و بها تحاسدتم و تباعضتم و اغتررتم ثم تقذف فی جهنم فتقول یا رب این أتباعی و أشیاعی فیقول الله - عزوجل - ألقوا بها أتباعها و أشیاعها". [۲]

ابن عباس می‌گوید: روز قیامت دنیا را به صورت پیرزنی زشت و کریه المنظر حاضر می‌کنند و نشان مردم می‌دهند و به آنها می‌گویند: آیا او را می‌شناسید؟ می‌گویند: پناه بر خدا از این که چنین شخصی را بشناسیم! پس گفته می‌شود این همان دنیایی است که بر سر آن با هم مبارزه می‌کردید، برای او قطع رحم می‌نمودید، حسادت می‌ورزیدید، نسبت به هم بغض و کینه داشتید، و به آن مغرور شدید. سپس او را به جهنم می‌برند؛ درحالی که می‌گوید: پروردگار من پس بیروان من چه می‌شوند؟ خدای متعال می‌فرماید: بیروانش را به او ملحق کنید.

نتیجه بحث

لازم به ذکر است با جست‌وجویی که ما در فرصت اندک انجام داده‌ایم، چنین سخنی از امام علی - علیه‌السلام - در متون روایی یافت نشد.

پانویس

- ۱. ↑ ورام بن ابی‌فراس، مجموعه ورام، ج ۱، ص ۶۹، مکتبه الفقیه، قم.
- ۲. ↑ ورام بن ابی‌فراس، مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۴۶، مکتبه الفقیه، قم.

منبع

پایگاه اسلام کوئست.

رده‌های این صفحه : **حدیث شناسی** | **بررسی سندی**

نشده و نیت قربت در آن شرط نیست و غیر احکام آنها نیز برای صلاح دنیا بسیار است مثلا اطفال کفار را حکم کفار دادند نه برای آنکه بجهنم روند. بلکه برای آنکه پدر و مادر آنها را سرپرستی و نگهداری کنند و هرگاه طفل را در دین از خود نداند تربیت و حفظ آن بر وی آسان نیست اما وقتی طفل مستقل شد و توانست خود بخوبی برسد و مسلمان شود اسلام او پذیرفته است. این حکم صرف مصلحت دنیوی است نه برای ثواب و عقاب. همچنین کسی که بی‌وضو نماز بخواند سهوا باید قضا کند و قضا مجازات دنیوی است برای مصلحت مکلف که چون قضا کرد پس از این در یاد وضو باشد وگرنه ثواب برای نماز اول نیز هست و اینکه گویند فقه برای نظم دنیا است مقصود این است که همیشه واجب نیست بقصد قربت باشد اما اصول عقاید و تهذیب نفس و تصفیه اخلاق جز بقصد قربت تصور نمیشود.

و لقضاء العقل به مع الجهل.

شکر نعمت واجب عقلی است و سخن ما در واجبات شرعی است. بسا مردم که تکالیف و احکام شرع را ندانند یا پیش از شرع از دنیا رفته باشند و شکر نعمت بر آنها

574

کتابخانه مدرسه
فقاقت

شرح تجرید
الاعتقاد

واجب است پس واجبات شرعی را نمیتوان شکر منعم قرار داد.

و يشترط في استحقاق التَّوَابِ كَوْنُ الْفِعْلِ الْمَكْلُوفِ بِهٖ شَاقًا و لا يشترط رفع النَّدْمِ عَلَى الطَّاعَةِ و لا انتفاء النفع العاجل إذا فعل للوجه.

شرط است عملی که مستحق ثواب است شاق باشد و اگر عملی از جهتی شاق و از جهتی مرغوب باشد ثواب برای جهت شاق است مانند زن گرفتن برای اولاد و حج رفتن که تفرج است برای ادای تکلیف. اگر کسی از طاعت پشیمان شود مثلا روزه گرفت پس از آن پشیمان شد که چرا این طاعت کرد سبب باطل شدن ثواب نیست و شارح علامه فرمود اگر در هنگام استفاده از ثواب از طاعت پشیمان شود دیگر استحقاق ندارد و تصور آن در اطاعت خدا و ثواب بهشت ممکن نیست.

اگر کسی عملی را برای وجه وجوب یا ندب کند و آن نفعی باشد که زود بمکلف رسد باز استحقاق ثواب دارد مثلا عبادت کند برای ادای دین و دینش ادا شود و حمام رود برای نظافت و از این قبیل در آداب بسیار است.

و يجب اقتران التَّوَابِ بالتَّعْظِيمِ و العقاب بالإهانة للعلم الصَّوْرِي باستحقاقهما مع فعل موجبهما.

همچنانکه مطیع مستحق ثواب است مستحق تعظیم و اکرام نیز هست و عاصی همچنین عقلاً مستحق اهانت و عقاب است پس باید ثواب قرین تعظیم باشد و عقاب قرین اهانت و از اینجا گوئیم باید مکلف در آخرت خود بشناسد که همان کسی است که در دار عمل گناه کار یا ثوابکار بود و قول تناسخیان باطل است زیرا که مخلوقات تازه نمیدانند چه بوده‌اند و برای چه رنج میبرند و بهمین علت گوئیم نفس باید با شناسائی خود باقی ماند تا در قیامت ثواب و عقاب ببندد و اگر بدن بی‌روح سابق برگردد و موجود تازه باشد و بخاطر

575

کتابخانه مدرسه
فقاقت

شرح تجرید
الاعتقاد

نداشته باشد کیست و برای چه او را عقاب میکنند قبیح و غلط و مخالف آیات قرآن است مگر کسی بگوید بعضی اجزاء بدن بدون روح هرگاه با هم جمع شوند همه آن خاطرات را بیاد دارند اگر چه حشراتی که از بدن مردگان پدید می‌آیند خاطرات مرده را ندارند و اینها تکلفی است بیهوده و هم موافق عقل و هم بر طبق منقول روح برمی‌گردد.

و يجب دوامهما لاشتماله على اللطف و لدوام المدح و الذم و لحصول نقیضهما لولاه.

ثواب و عقاب هر دو باید دائم باشند چون در دوام لطف است یعنی وقتی مکلف بداند در اطاعت ثوابی است که هرگز بیایان نمیرسد و در معصیت عقابی همچنین بیشتر سبب تقوی و پرهیزکاری او میشود.

دیگر آنکه مدح نیکان و مذمت بدکاران همیشگی است ثواب و عقاب هم همیشگی است چون از مدح و ذم دائم دوام استحقاق عمل معلوم میشود.

دیگر آنکه اگر ثواب منقطع باشد و مکلف بداند این خود عذابی است و عذاب که بیایان رسد و مکلف بداند این خود نعمت است پس هر يك بضد خود منتهی میشود.

و يجب خلوصهما و إلا لكان التَّوَابِ أنقص حالا من العوض و التَّفَضُّلُ عَلَى تَقْدِيرِ حَصُولِهِ فِيهِمَا و هو أدخل في باب الزجر

ثواب نباید آمیخته با چیزی اندوه آور و غم‌انگیز باشد و عقاب نیز نباید آمیخته با لذت باشد زیرا که ممکن است عوض و تفضل خالص باشند و اگر ثواب خالص نباشد از این عوض و تفضل خالص پست‌تر است و باید ثواب از هر عوض که فرض کنیم بهتر باشد. عقاب هم اگر مشتمل بر لذت نباشد بهتر ممانعت از معصیت میکند.

و كَلِّ ذِي مَرْتَبَةٍ فِي الْجَنَّةِ لَا يَطْلُبُ الْأَزِيدَ مِنْ مَرْتَبَتِهِ وَ يَبْلُغُ سُرُورَهُمْ فِي الشُّكْرِ إِلَى حَدِّ انْتِفَاءِ الْمَشَقَّةِ وَ غَنَائِهِمُ بِالْثَّوَابِ يَنْفِي مَشَقَّةَ

576

کتابخانه مدرسه
فقاقت

شرح تجرید
الاعتقاد

ترك القبائح و أهل النَّار يلجئون إلى ترك القبيح

هیچ‌یک از مردم بهشت که رتبه دارند بر بالاتر از خود رشک نمی‌برند و طالب بیش از آن رتبه که دارد نیستند تا گمان نبری که همین غم و اندوه کم و بسیاری نعمت و آرزوها در آنجا مردم را آزار میدهد و نظیر آن در این جهان هم هست که هیچ‌گاه توانگران آرزو نمیکنند کاش علم ابو علی سینا را داشتند و ابو ذر غفاری غم آن نمیخورد که دولت بخت نصر ندارد در بهشت چنان شادند به نعمت‌ها و شکر آن نعمت بر آنها چندان شیرین و مطبوع است که از مناجات با او لذت می‌برند نظیر شب زنده داران که تهجد بر آنها شیرین و لذیذ است و طالبان علم که از حل مسائل غامضه لذت می‌برند.

در بهشت مردم میل بقبائح نمیکنند و اما اهل جهنم باجبار مرتکب قبائح میشوند پس در آخرت مطلقاً قبیح نیست. شراب آنجا بد مستی نمی‌آورد و عقل را نمیبرد و آواز آنجا لهو نیست.

و يجوز تَوْفُّقُ الثَّوَابِ عَلَى شَرْطٍ وَ إِلَّا لَا تَبِ الْعَارِفُ بِاللَّهِ تَعَالَى خَاصَّةً

کسی که ایمان بخدا دارد اما ایمان به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ندارد عملی که میکند و آن را خیر می‌داند مانند یاری مستمندان و نجات بیچارگان از مهلکه و مانند آن البته عمل خیر او بحکم عقل است نه حکم شرع چنانکه در جاهلیت بسیاری از کفار اعمال خیر میکردند بلکه در همه طوائف اینگونه مردم نیکوکار هستند و در اینکه عمل آنها ثواب دارد یا ندارد خلاف است جماعتی گویند ثواب متوقف بر هیچ شرط نیست هر کس تحمل مشقتی کرد و خداشناس بود و برای رضای خدا کرد مستحق ثواب است و حکم عقل قابل تخصیص نیست و جماعتی گویند ممکن است ثواب متوقف بر شرطی باشد یعنی در شرع شرط ثواب را چیزی قرار دهد که عقل بدان راه نداشته باشد پس کسی که ایمان به پیغمبر ما ندارد عملش ثواب ندارد اگر چه در راه خدا کرده است و مؤلف این مذهب را

577

کتابخانه مدرسه
فقاقت

شرح تجرید
الاعتقاد

اختیار فرمود و در نظر او مسلم است کسی که تنها خدا را شناسد نه پیغمبر را نباید ثواب ببرد و (خاصه حال است برای الله) و در این مسأله تأمل باید کرد چون ثبوت ثواب حکم عقل است. و در حکم عقل شرط شرعی غیر معقول است، اگر خداوند تعالی بچنین مردی ثواب ندهد و موافق عقل مخالف عدل او باشد شرط نتوان کرد و اگر مخالف عدل نباشد از اول عقل حکم بثواب نمیکند و حاجت بشرط نیست.

اما چون کافر مقصر اصلاً ببهشت نمیرود ثواب عمل خیر او را در جهنم باو باید داد بتخفیف عذاب یا پیش از آن

و هو مشروط بالموافاة لقوله تعالى لئن أشركت ليحبطن عملك و قوله تعالى و من يرتد منكم عن دينه

شرط ثواب آن است که عامل خیر بر ایمان از دنیا برود چون خدای تعالی فرمود لئن أشركت ليحبطن عملك. اگر شرك آوری عمل تو باطل شود و فرمود و من يرتد منكم عن دينه قیمت و هو كافر فأولئك حبطن أعمالهم

در اینجا سخنی است که حبط و احباط در قرآن بمعنی اصطلاحی علما نیست و علما الفاظ را در غیر معنی اصطلاح قرآن بسیار استعمال میکنند. و نمیدانم مقصود خدای تعالی آن است که عمل مکلف در حال اسلام اصلاً باطل است چون در حال مرگ کافر میشود یا صحیح بود و ثواب هم داشت و کفر ثواب آن را باطل و نیست کرد یا آنکه مشرک شدن بعد از عمل اصل عمل را باطل میکند و هیچ‌یک صحیح نیست و مقصود خدا هم نیست.

شارح علامه فرمود معقول نیست عمل مکلف در حال اسلام باطل باشد یا صحیح باشد و ثواب نداشته باشد یا صحیح باشد و ثواب هم داشته باشد و عمل دیگر بقیه‌قرا در گذشته تاثیر کند و عمل را باطل سازد و آن عین احباط است که شیعه باطل میدانند.

و نیز علامه فرمود معتزله در هنگام استحقاق ثواب بر چهار قولند گروهی گویند همان هنگام که عمل طاعت و معصیت کند مستحق ثواب و عقاب میشود و شرط موافقت

578

شرح تجرید
الاعتقاد

کتابخانه مدرسه
فقاقت

نیست یعنی اگر کافر هم از دنیا برود مستحق ثواب است و گروه دوم گویند استحقاق در آخرت است و گروه سیم آنکه هنگام مرگ است و بر این دو قول آن که کافر مرد مستحق ثواب نیست و گروه چهارم گفتند هنگام طاعت مستحق ثوابند بشرط آنکه علم خدا تعلق گرفته باشد که با ایمان میمیرند و اگر علم خدا بآن تعلق نگرفته استحقاق ثواب در آخرت است.

[باطل بودن احباط]

و الإحباط باطل لاستلزامه الظلم و لقوله تعالى قَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ.

مسأله هفتم در احباط و تکفیر. باید دانست که در هیچ‌یک از آیات قرآن احباط بمعنی اصطلاحی اهل کلام وارد نشده است مانند تیمم و غسل و آنها که بآیات متضمن لفظ احباط و حبط تمسک کردند باین جهات و نکات توجه نمودند.

احباط آن است که مکلف عملی صحیح بجا آورد مطابق شرائط و دستور الهی هنگامی که از او عمل پذیرفته است و ثواب بر آن مترتب شده اما بسبب گناه متأخر ثواب باو ندهند با آنکه مستحق بود و تکفیر آن است که کسی نافرمانی خدا کند و مستحق عقاب شود و برای عمل ثواب استحقاق عقاب باطل شود و بعضی از اهل ظاهر و غیر محقق آن را جائز شمارند اما محققان که باصول مذهب مقیدند آن را باطل دانند و عمده سخن در احباط است یعنی باطل شدن ثواب نه تکفیر لذا مؤلف بر احباط اکتفا فرمود.

جماعتی از معتزله که احباط را جائز دانستند مانند ابو علی گفتند چون گناه بیاید ثواب را محو میکند و خود عقاب میماند مانند ضدی که ضد دیگر را میبرد و ابو هاشم گفت محو ثواب یا محو نشدن به بیشتر بودن ثواب و عقاب است اگر عقاب گناه بیشتر است ثواب را باطل میکند و باندازه ثواب باطل شده از خود عقاب هم باطل میشود و زائد آن میماند و اگر ثواب بیشتر باشد عقاب را میبرد و باندازه عقاب از خود او باطل میشود و زیادتی آن میماند و اگر مساوی باشند نه عقاب میماند و نه ثواب و این قول

579

شرح تجرید
الاعتقاد

کتابخانه مدرسه
فقاقت

را موازنه گویند.

محققین علمای شیعه گویند هرگاه کسی عملی کند مستحق ثواب آن را بدو دهند که ثم یجزیه الجزاء الاوفی و ندادن ثواب ظلم است و عقاب خود حکمی جدا دارد یا قابل عفو یا توبه یا شفاعت یا پایان‌پذیر است چنانکه در دنیا هم اگر اجیری هزار گونه تخلف و نافرمانی کند نمیتوان مزد او را نداد بانتمام عمل بد.

بعضی توهم میکنند که هرگاه کس اعمال خیر بسیار کرده است اگر مولی او را از گناهان صغیره و اندک عفو فرماید و هیچ عقاب نکند مخالف عدل نیست گوئیم عفو کردن البته ممکن است و جای آن هست که خدا بثواب بزرگ گناه کوچک را ببخشد اما عفو تفضل است و استحقاق مطلب دیگر و عفو نیز بمستحق تعلق میگیرد وگرنه کسی که مستحق عقاب نیست عفو او معقول نیست.

باری احباط ثواب ظلم است و عقلا صحیح نیست و صریح قرآن هم بر خلاف احباط است فرمود قَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ

و لعدم الأولویة إذا كان الآخر ضعيفا و حصول المتناقضین مع التساوی

دلیل دیگری است بر بطلان احباط و تکفیر بتقریر موازنه که ابو هاشم گفته است باین تقریر که اگر ثواب ضعیفتر باشد یا عقاب ضعیفتر باشد علتی ندارد که قوی ضعیف را باطل کند. قوی ضعیف را باطل میکند وقتی از یک جنس باشند مانند حرارت قوی برودت ضعیف را. اما استحقاق ثواب و عقاب دو جنس‌اند مانند سیاهی و حلاوت، سیاهی قوی حلاوت ضعیف را باطل نمیکند و اگر فرض کنیم هر دو یک جنسند مثلا استحقاق تعظیم و استحقاق توهین این دو با هم مناقضند و با یکدیگر جمع نمیشوند و بیان این دلیل خالی از تکلف نیست و بیان شارح علامه رحمه الله نیز بی‌تکلف نیست و حق آن است که استحقاق توهین که مقارن عقاب است و استحقاق تعظیم که مقارن ثواب است با هم جمع میشوند چنانکه استحقاق نعمت ثواب و شکنجه عذاب.

و اگر ممکن باشد چیزی ضد خود را نابود کند آن ضد دیگر ضد اولی را نابود نخواهد کرد چون معدوم شده است و اگر ممکن نباشد بلکه خود معدوم شود بر خلاف گفته کسانی است که احباط را باطل میداند و ما که مخالف احباطیم گوئیم دو استحقاق ثواب و عقاب به هر حال هیچ‌یک دیگری را باطل نمیکند و ضد یکدیگر نیستند چنانکه گذشت.

و الکافر مَخْلَدٌ و عذاب صاحب الکبیره منقطع لاستحقاقه التَّوَابِ بایمانہ و لقبه عند العقلاء.

مسأله هشتم- کافر همیشه در عذاب است و در آخرت نجاتی برای او نیست و مقصود از کافر کسی است که انکار خدا کند یا برای او شریک قرار دهد و پیغمبر زمان خود را انکار نماید و مسلمانان بالاتفاق چنین مرد را کافر گویند و در احکام شرعی ظاهری کافر است خواه مقصر باشد یا نباشد و خواه کودکی نابالغ و اگر بظاهر اقرار بخدا و رسول کند نه در دل در ظاهر حکم مسلمان دارد اما نسبت بعقاب مَخْلَدٌ آخرت حکم چنین نیست کودک و کافر غیر مقصر در عذاب نیستند و منافق فی الدرک الا سفل من النار است.

اما صاحب کبیره یعنی مسلمانی که مرتکب گناه کبیره شود در او سه قول است:

گروهی از وعیدیه خوارج او را کافر دانند و مَخْلَدٌ در عذاب و امامیه و اشاعره و بیشتر معتزله گویند مسلمان است اما معذب و عذاب او در آخرت قطع خواهد شد و بنجات خواهد انجامید. گروه سیم مرجئه و آنها معتقدند مسلمان هر چه گناه کند عذاب ندارد و مانند عدول مؤمنین است و این مذهب را برای تقرب بخلفای بنی امیه اختراع کردند تا هم بلدان و قبایح و جور و ستم پردازند و هم محبوبیت داشته باشند نزد مسلمانان و کسی از آنها بدگوئی نکند. شارح علامه فرمود باید ابتدا معنی کبیره و صغیره را بیان کرد و فرق میان آنها معین نمود و چند معنی برای صغیره و کبیره

ذکر کرده است که همه صحیح است و در عبارات شرعی بر هر يك اطلاق شده است فی الجمله و اما آن معنی که در زمان ما میان فقهای اخیر و اهل حدیث متداول است اصلاً ذکر نکرده است و آن معانی که ذکر کرده:

1- کبیره و صغیره نسبت بطاعت یعنی گناهی را با طاعتی میسنجد اگر عقاب گناه پیش از ثواب آن طاعت بود آن را کبیره گویند نسبت بآن طاعت و اگر کمتر بود صغیره دوم آنکه کبیره و صغیره گناهان را نسبت بیکدیگر بسنجد چنانکه گویند نظر کردن بزنا اجنبی نسبت بزنا صغیره است یعنی گناهِش از زنا کمتر است و این تفسیر میان بزرگان فقهاء و مفسرین شیعه مشهور است.

سیم آنکه کبیره و صغیره را نسبت بثواب‌های فاعل بسنجد و آن معصیت که عقابش نسبت بثواب‌های فاعل کم است آن را صغیره گویند مثل سید اسماعیل حمیری شاعر اهل بیت سلام الله علیهم با آن همه کوشش در ترویج مناقب آنان و قصائد بسیاری در ستایش ایشان گفت مبتلا بشرب نبیذ بود و گناه آن نسبت بآن همه خدمت کم است آن را صغیره گویند هر چند نوشیدن نبیذ برای همه کس صغیره نباشد و شارح علامه فرمود علما بر این اصطلاح اتفاق کردند.

و این اصطلاحات مخالف یکدیگر نیست شاید هر يك وقتی استعمال شده باشد.

اگر عبادتی چند نوع است و هر يك ثوابی خاص دارد مانند انفاق در راه اسلام پیش از فتح مکه ثوابش بیش از انفاق بعد از فتح است چون پس از فتح همه کس اسلام را غالب میدید و برای تظاهر بر تمکین انفاق میکردند قال الله تعالی لا یستوی منکم من أنفق من قبل الفتح و قاتل. همچنین ممکن است گناهی نسبت بیک نوع مردم کبیره باشد و به نوع دیگر صغیره بر اصطلاح اول که گناه را با ثواب باید بسنجد.

اما اهل حدیث و متأخرین فقهاء رحمهم الله چنان معتقدند که گناهان کبیره عده مشخصند و محدود و گناهان دیگر همه صغیره‌اند. و در بزرگی و کوچکی نسبت ملحوظ نیست اما به هیچ‌وجه نتوانستند کبائر را از میان گناهان جدا کنند و مشخص سازند و ما در حاشیه وافی بیان کردیم که روایات دلالت بر مقصود آنها نمیکند و کوچکی

و بزرگی بنسبت است (کتاب ایمان و کفر صفحه 168)

مؤلف فرموده عذاب مرتکبان کبیره همیشه نخواهد بود چون مؤمنند و مؤمن را ثواب باید داد لا محاله و جمع میان ثواب و عقاب در يك زمان ممکن نیست و اگر اول ثواب دهند پس از آن عقاب نیز قبیح است زیرا که ثواب بیاد عذاب منحص میشود ناچار باید اول عذاب بیند پس از آن بهشت رود و نیز عقاب دائم بر معصیت موجب آن است که اگر کسی هفتاد سال عمر خویش طاعت کرده و آخر عمر يك معصیت کند همیشه در عذاب بماند مانند مشرکان.

و اگر در بعضی روایات یا آیات دلالت بر آن است که فاسق مخلد در دوزخ است تأویل باید کرد و از خلود مدت طولانی باید خواست.

و السَّمْعِيَّاتُ مَتَأُولَةٌ و دوام العقاب مختص بالکافر.

شرح آن از عبارت پیش معلوم شد و از جمله آیات این است **وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا [عفو و شفاعت]**

و العفو واقع لآته حقه تعالى فجاز إسقاطه و لا ضرر في تركه مع ضرر النَّازل به فحسن إسقاطه و لآته إحسان.

مسأله نهم. ممکن است خدای تعالی بعضی گناهکاران را عفو کند چون حق عذاب کردن و عفو کردن او راست و بس و از ترك عذاب ضرر نمی بیند و نیز احسان محض است و اگر گوئی عفو خوب است پس همه را عفو کند زیرا که ترك فعل حسن بر خدای روا نیست جواب گوئیم مقصود عفو است فی الجمله بطور قضیه مهمله وگرنه اگر همه را عفو کند هیچ کس عبادت نمی کند و از ظلم و جور باز نمی ایستد چنانکه گذشت و عقاب خود لطفی است که مردم را بسعدت میکشاید و اشقیاء را کمتر میکند و بر سعدا می افزاید و لطف بر خدا واجب است و البته تبعیض در عفو هم جائز نیست بلکه

583

شرح تجرید
الاعتقاد

کتابخانه مدرسه
فقاها

مطابق لیاقت و استعداد مردم بعضی لایق عفوند و بعضی نیستند آنکه هست مطلقا عفو میفرماید.

و للسمع.

دلیل منقول بر عفو آیات قرآن است مانند **وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ.**

و الإجماع على الشفاعة فقليل لزيادة المنافع و يبطل مآ في حقه تعالى.

مسأله دهم علمای اسلام اجماع کردند که شفاعت حق است گروهی گفتند شفاعت درباره نیکان است که خدای تعالی منافع بیشتر دهد بآنها و آنها وعیدیه باشند که در غضب خدا سخت گیرند و قوا، آنان را اینجا نقل فرمود. گروه دیگر گویند شفاعت برای رفع عذاب است از فاسقان پس از این ذکر آن بیاید ان شاء الله. اگر شفاعت طلب زیادی منافع باشد پس صلوات که ما بر پیغمبر میفرستیم شفاعت باشد چنانکه مؤلف فرمود باطل است شفاعت ما درباره پیغمبر صلی الله علیه و آله.

و آن سخن که درباره عفو گفتیم درباره شفاعت نیز هست زیرا که اگر شفاعت مطلقا فعل حسن باشد نه خدای تعالی ترك آن میکند و نه شفاعت کنندگان و تبعیض جائز نیست مگر گوئیم مردم در لیاقت و استعداد فرق میکنند و اگر شفاعت کلی باشد لطف باطل میشود.

و نفی المطاع لا يستلزم نفی المجاب و باقي السَّمْعِيَّاتُ مَتَأُولَةٌ بِالكَفَّارِ.

در آیه کریمه است **مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَ لَا شَفِيعٍ يُطَاعُ سَتْمَكَارَانَ يَأُورِي نَدَارًا وَ نَه شَفَاعَتِ كُنْدَه كَه فَرْمَانَ اَو مَطَاع بَاشَد.** و این آیه دلیل آن است که شفاعت

584

شرح تجرید
الاعتقاد

کتابخانه مدرسه
فقاها

نخواهد بود زیرا فرمود شفیع مطاع نیست و هر شفیع زبردست نیست و شاید شفیع زبردست خواهش کند و دعای او مستجاب شود و آیات دیگر در نبودن شفاعت برای کفار است نه برای مؤمنان چنانکه در آیات است **مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ نِزَلَا**

و قيل في إسقاط المصار و الحق صدق الشفاعة فيهما و ثبوت الثاني له صلى الله عليه و آله و سلم لقوله ادخرت شفاعتي لأهل الكبائر من أمتي.

چنانکه اشاره کردیم بعضی گویند برای شفاعت زیادتی منافع نیکان است فقط و بعضی گویند برای اسقاط عذاب نیز هست و حق آن است که هر دو شفاعت است و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود شفاعت خود را برای مرتکبان کبائر از امت خود ذخیره کردم و البته آن برای اسقاط عذاب است.

[توبه]

و التوبة واجبة لدفعها الضرر و لوجوب التدم على كل قبيح أو إخلال بالواجب.

مسأله یازدهم توبه و پشیمانی از گناه واجب است بدو دلیل: یکی آنکه دفع ضرر میکند و این دلیل موافق مذهب مصنف تمام نیست زیرا که قبول توبه و رفع عقاب را بر خدا واجب نمیداند پس معلوم نیست توبه دفع ضرر کند تا واجب باشد.

دلیل دیگر آنکه پشیمانی از هر کار قبیح و ترك هر واجبی واجب است و مقتضای مسلمانی است که زشت را زشت بداند و نیکو را نیکو و از اینکه در عمل مخالفت کرده افسوس خورد.

و یندم على القبيح لقبحه و إلا لا تفت التوبة و خوف التار إن كانت الغاية فكذلك و كذا الإخلال بالواجب.

585

کتابخانه مدرسه
فقاقت

شرح تجرید
الاعتقاد

توبه آن است که از قبیح پشیمان شود برای قبیح بودن آن و اگر بغیر این نیت باشد توبه نیست مثل آنکه برای سلامت بدن و حفظ آبرو از نوشیدن مسکر پشیمان شود.

توبه نکرده است همچنین اگر از ترس آتش توبه کند مانند کسی است که از آزار مظلومان و دزدی و قتل پشیمان شود از ترس آنکه سلطان از او مؤاخذه میکند او هم توبه نکرده است و اگر گوئی خداوند عالم اینهمه ذکر جهنم و بهشت کرد تا بترغیب و ترهیب نیکو- کار شوند گوئیم در نظر عدلیه قبح و عذاب از هم جدا شدنی نیستند اما نزد اشاعره عذاب مطلب دیگر است و قبح مطلب دیگر و ما گوئیم هر کس از ترس عذاب توبه کند از قبیح توبه کرده است.

و لا یصح من البعض و لا یتم القیاس على الواجب

ابو هاشم از معتزله گفت توبه از يك گناه درست نیست بلکه هر کس توبه می کند باید از هر گناهی توبه کند و ابو علی گفت درست است. دلیل ابو هاشم اینست که اگر کسی از گناهی پشیمان شود برای قباح آن البته از هر قبیح باید پشیمان شود و اگر پشیمانی برای قباح نیست توبه صحیح نیست و دلیل ابو علی این است که توبه از هر گناه واجبی جداگانه است مانند روزه و نماز، همچنانکه اگر نماز بخواند و روزه نگیرد نمازش صحیح است اگر توبه از معصیتی کند و از معصیت دیگر توبه نکند آن توبه اش صحیح است و ابو هاشم در جواب گفت توبه را قیاس بواجب دیگر نمیتوان کرد زیرا روزه بعلت دیگر واجب است و نماز بعلت دیگر اما توبه از همه گناهان بيك علت است و آن قبیح بودن گناه است و اگر کسی از قبیح پشیمان است از همه گناهان پشیمان باشد. و مؤلف کتاب مذهب خود را پس از این خواهد گفت ان شاء الله.

و لو اعتقد فيه الحسن لصحت التوبة.

اگر کسی گناهی را گناه نداند و از آن توبه نکند و گناه دیگر را گناه داند و توبه کند توبه اش صحیح است مانند یکی از خوارج که از زنا توبه کند چون خارجی بودن را گناه نمیداند.

586

کتابخانه مدرسه
فقاقت

شرح تجرید
الاعتقاد

و كذا المستحقر.

اگر کسی گناه بزرگی کرده است و هم گناه بسیار حقیر نسبت بگناه اول مثل آنکه قلم را از دست بچه گرفته و شکسته و خود آن بچه را کشته است اکنون از قتل پشیمان شده و از شکستن قلم پشیمان نشده و خود این بچه را کشته است.

اکنون از قتل پشیمان و از شکستن قلم پشیمان نشده توبه اش قبول است چون دو گونه قباح ممکن است یکی سبب پشیمانی شود و دیگری نشود.

معاصی توبه نکند بلکه تصمیم بر ارتکاب گناهان داشته باشد غیر شرک ایمان او صحیح است و او را از مسلمانان باید شمرد. و ابو هاشم گفت اجماع بر آن است که نام اسلام بر او جاری باید کرد اما عقاب شرک اجماع نیست و ساقط نمیشود. بنا بر آنچه گفته شد باید توبه از بعضی معاصی را صحیح و معقول بدانیم و مقصود ائمه علیهم السلام آنست که اگر داعی به توبه احتراز از قبیح باشد باید از همه معاصی یکباره توبه کند و تحقیق آن است که گاه داعی انسان چیزی است مشترک در چند عمل اما برگزیدن هر یک بداعی دیگر است مثلاً تجارت و صنعت و انواع هر یک برای کسب مال است اما برگزیدن صنعت خاص یا تجارت متاع خاص شاید بعلت دیگر باشد و داعی مشترک میان همه که کسب مال است اقتضای آن ندارد که همه صنایع برای او برابر باشد.

همچنین داعی انسان بتوبه برای پرهیز از قبیح است و ممکن است در میان همه قبائح بعضی را انتخاب کند بعلل دیگر مثلاً قتل کودکان بی گناه یا خوردن مسکر یا قمار یا شنیدن اصوات لہو و امثال آن شاید کسی از بعضی توبه کند و از بعضی نکند و اللہ العالم.

و الذنب إن کان فی حقّہ تعالیٰ من فعل قبیح کفی فیہ التّدم و العزم و فی الإخلال بالواجب أختلف حکمہ فی بقائه و قضائه و عدمہما و إن کان فی حقّ آدمیّ أستتبع إیصاله إن کان ظلماً أو العزم علیہ مع التّعذر أو الإرشاد إن کان إضلالاً و لیس ذلك أجزاء. مسأله دوازدهم در اقسام توبه- اگر توبه از فعل قبیح باشد در حق اللہ تعالیٰ

مانند زنا برضای طرفین پشیمانی و عزم بر اینکه دیگر مرتکب نشود کافی است. اگر توبه در ترک واجب باشد مانند آنکه روزه و نماز بشرائط انجام نداده شرط است اگر وقت تدارک باقی است تدارک کند مانند زکاة و اگر قضا دارد قضا کند مانند روزه و اگر هیچ ندارد پشیمانی و عزم کافی است. اگر توبه از تقصیر در حق آدمی است شرط است پس از پشیمانی حق را بصاحب آن برساند و اگر نتواند عزم بر آن کند که هنگام توانائی تدارک کند. و اگر حق قصاص باشد خود را تسلیم کند و اگر مردمی را گمراه کرده توبه او به آن است که آنها را هدایت کند.

این امور که پس از پشیمانی گفته شد هیچ یک اجزاء توبه نیست بلکه توبه پیش از این که آن را انجام دهد صحیح و خود واجب جدائی است مثلاً کسی که نماز نخوانده و توبه کند توبه او فعلاً صحیح است و قضای نماز واجبی است جداگانه.

و يجب الاعتذار إلى المغتاب مع بلوغه

کسی که غیبت مسلمانان کرده و غیبت او جائز نبوده است اگر خبر این غیبت باو نرسیده پشیمانی کافی است و اگر خبر رسیده عذر خواهی لازم است.

و فی إيجاب التفصیل مع الذکر اشکال.

قاضی القضاة از مشایخ معتزله گفته است کسی که گناهان خود را بیاد دارد باید از هر یک جدا توبه کند و مصنف فرمود این

تفصیل لازم نیست و اگر همه را بالاجمال در نظر گیرد کافی است.

و في وجوب التجديد أيضا إشكال.

ابو علی جبائی گفت تجدید توبه هرگاه یاد گناه آید واجب است چون کسی که قادر است بر گناه کردن و یاد گناه پیشین آید یا قصد پرهیز دارد که همان تجدید توبه است یا قصد پرهیز ندارد بلکه یا متردد است یا قصد ارتکاب آن گناه دارد بهر حال پشیمان نیست ابو هاشم گفت شاید کسی ابتداء پشیمان شد پس از آن تأسف و افسوس

589

شرح تجرید
الاعتقاد

کتابخانه مدرسه
فقاہت

از آن گناه ندارد و لو قصد ارتکاب و شوق به آن هم نداشته باشد و در این حال تا مرتکب گناه تازه نشده و قصد آن نکرده است پاکی توبه او آلوده نشده است.

و كذا المعلول مع العلة.

اگر کسی علت گناه را پیش از خود گناه مرتکب شد مانند آنکه کسی را از بام انداخت که دیگر نمیتواند او را بازگرداند و کشتن او فحری است یا تیری بکسی انداخت و اصابت کرد و او را کشت باید دو بار توبه کند برای هر يك از علت و معلول یا يك بار توبه کافی است برای کشتن یا برای تیر انداختن، میان معتزله خلاف است قاضی القضاة گفت دو توبه کند و مشاهیر دیگر گفتند توبه کند از کشتن نه از تیر انداختن چون فعل قبیح کشتن است و قبح تیر انداختن برای آن است که قهرا به کشتن منتهی میشود و بنظر میرسد که اگر تیر انداخت بقصد کشتن و اتفاقا اصابت نکرد و کشته نشد باید توبه کند زیرا که معصیت کرده است.

و وجوب سقوط العقاب بها.

اشکال است در اینکه عقاب بتوبه ساقط میشود یا نمیشود بعضی گفتند عقاب ساقط میشود معتزله گفتند واجب است خدای تعالی تائب را بپذیرد و بعضی گفتند پذیرش توبه و سقوط عقاب تفضل است و در عدل خدا واجب نیست و صاحب کتاب خواجه نصیر الدین علیه الرحمه اشکال کرده است و حق همین است چون بسیاری از امور در عدل الهی و بمقتضای عقل بر بشر واجب نیست اما چون وعده دهد یا تعهد کند و ملتزم شود واجب میگردد از این جهت چند تن از مقصرین در غزوه بنی قریظه و جنگ تبوک پشیمان شدند و توبه کردند و مدتها قبول توبه آنها بتأخیر افتاد و یکی از آنان بنام ابو لبابه خویشتن را بر استوانه مسجد بسته بود چند روز تا توبه او را خدا قبول کرد و اگر واجب بود قبول توبه روز اول قبول میشد و هنوز استوانه ابی لبابه در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله برجا است و معروف است و برادران حضرت یوسف با اینکه پشیمان شده بودند از پدر خواستند برای آنها استغفار کند پس هر کس را خدای تعالی وعده قبول داده

590

شرح تجرید
الاعتقاد

کتابخانه مدرسه
فقاہت

است در عدل الهی وفای بعهد واجب است و از این قبیل است که کسی را صریحا دعوت بتوبه کرده باشند و دعوت هم دلیل قبول است.

دلیل معتزله بر اینکه قبول توبه واجب است آن است که خداوند تعالی بنده گناهکار را مأمور فرمود بعبادت و ترک معاصی و این دو موجب ثواب است و اگر توبه او را نپذیرد موجب عقاب است و ممکن نیست جمع میان ثواب و عقاب پس ناچار باید توبه را قبول کند تا عقاب رفع شود و مکلف در باقی عمر ثوابکار گردد. جواب آن است که این سخن تخصیص بتائب ندارد بلکه گناهکاری که توبه نکند و پس از گناهی که کرده است و توبه نکرده تا آخر عمر بعبادت پردازد مستحق ثواب است و هم مستحق عقاب و پیش از این گفتیم استحقاق هر دو منافی یکدیگر نیست.

و نیز معتزله گفتند اگر کسی نافرمانی مولای خود کند آنگاه پشیمان شود و پیش مولی تضرع نماید و زاری کند و مولی بداند براستی از آن نافرمانی پشیمان شده و نخواهد مرتکب شد البته باید از ذم و عقاب او خودداری کند. جواب آن است که همیشه چنین نیست و گاه تباهی و فساد چنان است که عفو و قبول توبه و امثال آن مصلحت نیست مانند کسی که فرزندان بیگناه کسی را کشته یا جماعتی بسیار بدون علت مشروع قتل عام کرده و امثال آن البته توبه او را نپذیرند مذمت ندارد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یکی از اسرای جنگ بدر را هر چه زاری کرد نپذیرفت حتی عرضه داشت من للصیبة فرمود النار.

اما وعده قبول توبه بسیار است و باید آن هم مانند وعده عفو و مغفرت قضیه مطلقه غیر محصوره باشد که منطقیان مهمله گویند

و اگر گوئی اتفاق بر سقوط عقاب بتوبه که شارح علامه در اول کلام گفته است منافی این احتمالات و اختلاف است گوئیم شاید مراد آن است که اگر جانی توبه قبول شود عقاب ساقط میشود اتفاقاً نه آنکه حتماً باید قبول شود و گناه ساقط شود.

و العقاب يسقط بها لا بكثره ثوابها لأنها قد تقع محبطة و لو لاه لانتفى الفرق بين التّقدّم و التّأخّر و الاختصاص و لا تقبل في الآخرة لانتفاء الشرط

مسأله سیزدهم در باقی مباحث توبه.

توبه خود موجب سقوط عقاب میشود و بعضی گفتند از بسیاری ثواب آن قبح گناه مستهکک میگردد و مؤلف فرماید این درست نیست زیرا که اگر چنین بود باید توبه‌های پیش از گناه هم عقاب گناه را ببرد و دیگر آنکه بسا توبه ثواب ندارد مانند خارجی که از زنا توبه کند چون توبه خارجی دشمن ولایت ثواب ندارد تا عقاب زنا را بردارد و حکم دیگر آنکه توبه در آخرت پذیرفته نیست و در آخرت الجاء است نه اختیار.

[عذاب قبر]

و عذاب القبر واقع للامکان و نواتر السّمع بوقوعه.

مسأله چهاردهم در عذاب قبر.

از ضرار بن عمرو نقل است که عذاب قبر را منکر بود و دیگر مسلمانان بدان معترفند و شارح علامه فرمود قول خدای تعالی در حق آل فرعون «التَّارِئِعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ» صریح است در اینکه پیش از قیامت نیز عذاب و آتش برای گناهکاران هست و البته آل فرعون را آب دریا فرو برد و قبری نداشتند و مراد از عذاب قبر عالمی است که ارواح فرعونیان پیش از قیامت در آنجا بند و باید دانست که تفصیل عذاب و سؤال قبر و آنچه متعلق بآن عالم است از وقایع آینده است که اگر دنیوی هم بود ما بدان راهی نداشتیم اکنون که از عالم دیگر

است بطریق اولی بقوای جسمانی و عقل انسانی نمیتوانیم بدان راه یابیم مگر آنکه سخن ائمه دین مبین صلوات الله علیهم را بپذیریم و هر چه بنظر ما دشوار آید علم آن را بخود آنها واگذاریم و لازم است برای تفصیل آن باخبار اهل بیت رجوع کنیم خصوصاً بکتاب وافی که در حاشیه صفحه 93 از مرحوم مجلسی علیه الرحمه و در صفحه 95 از شیخ بهائی علیه الرحمه (کتاب الجنائز و الفرائض) شرحی مفید نقل کردیم و اهل علم و تحقیق میتوانند بدان رجوع کنند.

از جمله حالات برزخ نیز تجسم اعمال است مانند نماز و روزه و زکاة و آن نیز در روایات آمده است و دیگر وسعت دادن قبر است بر مؤمن و آن را باغی از باغهای بهشت کردن و عذاب کردن کافر با آنکه هر دو مجاور یکدیگر دفن شده‌اند چون عالم آخرت و اجزای آن مزاحم یکدیگر نیستند بلکه در دنیا نیز دو امر حقیقی که از سنخ هم نباشند مزاحم نیستند. مثلاً علوم و افکار ابن سینا با آن کثرت در دماغ او میگنجید و مزاحم جسم دماغ او نبود و همه حقیقت بودند و اگر گوئی علوم ابن سینا حقیقت وجود نبود گوئیم پس او با دهقان ساده‌لوح چه فرق داشت و چرا این نمیتواند شفا و قانون بنویسد با اینکه اینها همه از یک عالم‌اند. همچنین است بهشت و دوزخ و برزخ که از عالم آخرتد بعید نیست بهترین مردم در جوار بدترین آنها دفن شود و از فراخی قبر آن را نصیب این نشود.

و سائر السّمعیّات من المیزان و الصّراط و الحساب و تطایر الكتب ممکنة دلّ السّمع علی ثبوتها فیجب التّصدیق بها.

آنچه از معصومین نقل شده و در قرآن وارد است از میزان یعنی ترازوی سنجش اعمال و صراط و حساب و غیر آن ممکن است و معصوم بدان خبر داده باید تصدیق کرد البته اگر تصریح قرآن و خبر متواتر ثابت شود نه اخبار آحاد و اخبار آحاد را نیز نمیتوان گفت حتماً صحیح است یا حتماً باطل بلکه در آن توقف باید کرد و مقصود کتاب واضح است **و السّمع دلّ علی أنّ الجنّة و النار مخلوقتان الآن و المعارضات متأولة.**

معاد جسمانی فرع آن است ظنی بوده است چگونه صدق رسول صلی الله علیه و آله نعوذ بالله ظنی باشد و گفتار او یقینی، و من فرصت را اینجا غنیمت می‌شمرم و طلاب علوم دینی را که مانند خود من بکمال علم نرسیده بر حذر میدارم که هرگز سوء ظن بزرگان علمای دین نبرند که کمترین کیفر این عمل محرومیت از فیض علوم آنها هست، زهی شقاوت که کسی بزرگان علمای دین بدبین باشد و سخنان آنان را به بی‌اعتنائی نگرد، اگر یکی از علما را بینی که بر کلام دیگری انگشتی نهد و خرده گیرد برای آن است که حقیقت را بیش از همه چیز دوست دارند و اگر کسی سهوی یا خطائی کرده است که باید بر کلامش نکته گرفت برای آن است که معصوم نبود و در مطلبی چنانکه باید دقت نکرد و زود بگذشت و آن سهو در کلامش ماند که اگر باز بار دیگر نظر میکرد اصلاح میفرمود، آنکه گفت ایمان بطن صحیح است همچنین شتاب زده بود و سوء ظن بعلماء او را بدان واداشت و اگر چند بار روش خود را می‌آزمود اصلاح میکرد.

اما خواجه علیه الرحمه در شرح اشارات و بعضی کتب دیگر نظر بتفصیل عقاید و اعمال دارد نه بدو اصلی که در ایمان کافی است و هم نظر دارد بایمن بودن ناقصان و عاجزان که مقصر نباشند از عذاب الهی نه باینکه در ظاهر شرع آنها را مسلمان باید شمرد یا غیر مسلمان چون هر بنده که حق را بطن دریافت نه در اصل شهادتین بلکه در تفصیل عقاید و مقصر نبود اهل نجاتست و آنکه پیروی باطل کرد نادانسته و بی‌تقصیر و بی‌آنکه راهی برای تحصیل حق داشته باشد نیز عذاب کردن او خلاف عدل است و او را معذب در آخرت نتوان شمرد و این معنی ارتباط با کفایت ظن در اصول دین ندارد و الله العالم.

و الکفر عدم الایمان إِمَّا مع الصّدِّ أو بدونه و الفسوق الخروج عن طاعة الله مع الإیمان و التّفاق إظهار الایمان و إخفاء الکفر.

کفر آن است که ایمان نباشد یا معتقد بضد ایمان باشد یا غافل از آن و فسق آن است که مؤمن باشد و از طاعت الهی بیرون و نفاق آن است که ایمان آشکار کند و کفر نهان

و الفاسق مؤمن لوجود حدّه فيه.

معتزله گفتند فاسق نه مؤمن است و نه کافر، منزلتی دارد میان ایمان کفر و وعیدیه خوارج گفتند کافر است و حسن بصری گفت منافق.

و امامیه و اشاعره و گروه دیگر گفتند مؤمن است هر چند از طاعت بیرون رفته چون تعریف مؤمن بر او صادق است. [امر بمعروف و نهی از منکر]

و الأمر بالمعروف الواجب واجب و کذا التّهی عن المنکر و المندوب مندوب سمعا و إلاّ لزم ما هو خلاف الواقع و الإخلال بحکمته تعالی.

مسأله شانزدهم- امر بمعروف و نهی از منکر واجب است بدلیل نقلی نه عقلی زیرا که اگر در عقل واجب بود باید خدا نیز امر بمعروف و نهی از منکر کند یعنی دفع اجباری و اجبار در تکلیف نیست و چنانکه گفتیم اختیار از لوازم انسان است مانند نمو از لوازم نهال است و خدا اگر نهی از منکر کرده بود هیچ گناهکار در جهان نبود.

و شروطهما علم فاعلهما بالوجه و تجویز التّأثیر و انتفاء المفسدة.

در امر بمعروف و نهی از منکر مطلب بسیار است و در اینجا فرصت بحث نیست بحمد الله و المنة شرح تجرید بیابان رسید و از خدای تعالی مسئلت داریم آن را خالص در راه خود قرار دهد و از ما این طاعت را قبول فرماید و دوستانرا بهره‌مند بحق محمد و آله بتاریخ جمادی الاولى سال 1392 هجری قمری بید عبده ابی الحسن المدعو بالشعرانی عفی عنه.

8	وجود ذهنی
11	وجود خیر محض است
19	حال و ثبوت معدومات
30	وجوب و امکان و امتناع
36	امکان استعدادی
42	علت احتیاج ممکن امکان اوست
48	حادث و قدیم
54	در خواص واجب الوجود
64	معنی نفس الامر
70	وجود لفظی و کتبی و ذهنی
72	اعاده معدوم محال است
78	وجود مجعول است یا ماهیت
82	مختار بودن خدای تعالی
85	الفصل الثانی فی الماهیه و لو احقها
112	اقسام تقابل
122	الفصل الثالث فی العلة و المعلول
122	علت‌های چهارگانه
124	فاعل واحد معلول واحد دارد
127	باطل بودن تسلسل
129	برهان تطبیق
131	برهان چهارم
132	یک چیز محال است هم فاعل باشد و هم قابل
135	هیچ عنصر علت عنصر دیگر نیست
138	مقدمات فعل اختیاری
140	تناهی سه قسم است: در مدت و عدت و شدت
148	هر فاعلی غایتی دارد
149	استشهاد امام جعفر صادق علیه السلام بقول ارسطو در اینکه جهان عبث آفریده نشده است
163	الفصل الاول فی الجواهر
171	جزء لا یتجزی
180	انکار وجود ماده
184	مکان طبیعی
186	ماهیت مکان
193	اختلاف در خلاء
198	الفصل الثانی فی الاجسام و هی قسمان فلكية و عنصرية
198	اجسام فلكیه
205	اجسام عنصری
214	الفصل الثالث فی بقية أحكام الأجسام
220	حدوث اجسام
229	الفصل الرابع فی الجواهر المجردة
229	عقل مجرد جدا از ماده

237	نفس و تعريف آن
241	نفس غير بدن است
242	در مجرد نفس
247	كلام ابو على مسكويه
249	ابو على بن سينا
254	دليلهاى مؤلف كتاب
261	فانى نشدن نفس بفاى بدن
262	باطل بودن تناسخ
268	قوه مصوره
270	انواع ادراك
286	الفصل الخامس فى الاعراض
295	فى البحث عن الملموسات
301	البحث عن المبصرات
307	در مسموعات
313	كيفية استعداديه
314	كيف نفسانى
314	در تعريف علم و اقسام آن
347	در تعريف قدرت
360	الثالث - المضاف
365	مقوله أين
365	حرکت و احكام آن
385	در مقوله وضع
386	در مقوله جده يا ملك
387	فعل و انفعال
389	الفصل الأول في وجوده تعالى
390	الثانى فى صفاته
421	الفصل الثالث - فى افعاله
421	حسن و قبح عقلى
428	جبر و اختيار
438	خلقت و آغاز آن
441	قضا و قدر
447	قضا و بدا
452	تكليف
460	لطف واجب است
468	عوض و احكام آن
481	فوائد بعثت پيغمبران
485	قول براهمه كه پيغمبر لازم نيست
485	معصوم بودن پيغمبران
488	طريقه اثبات نبى
494	نبوت پيغمبر ما محمد بن عبد الله خاتم الانبياء صلى الله عليه و آله

500	اعجاز قرآن
506	پیغمبران از ملائکه افضلند
507	امامت لطف است
510	عصمت امام
513	امام باید بنص ثابت شود
515	ادله امامت علی علیه السلام پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
522	معصوم نبودن دیگران تا مستحق امامت باشند
541	نمونه از فضائل علی علیه السلام
556	امامت ائمه دوازده گانه
563	معنی فناء
564	ثبوت معاد جسمانی
565	شبهه آکل و مأكول
568	شبهات دیگر در معاد
573	ثواب و عقاب
579	باطل بودن احباط
583	عفو و شفاعت
585	توبه
592	عذاب قبر
594	معنی ایمان و کفر
597	امر بمعروف و نهی از منکر